

فرهنگ زهد و قناعت در کلام و سیره‌ی قرآنی معصومین (علیهم‌السلام)

محقق: (امام‌سید علی بن موسی

طالب‌سطح معجزه‌علیه‌السلام)

فصلنامه‌ی قناعت ۳۱

■ چکیده:

کارکردهای مثبت قناعت پیشگی و برجسته نمودن جایگاه آن در مدیریت مصرف می باشد تا، زمینه‌های ارشادی و اصلاحی در رفتار آحاد جامعه اسلامی را پدید آورد.

■ کلید واژه :

ملکه زهد، فرهنگ قناعت، هدف از کار و تلاش، کارکردهای مثبت قناعت

■ مقدمه:

سیره‌ی قرآنی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) الگویی برتر برای رهروان و سالکان طریق معرفت و سرمشقی کامل برای دوستداران آن بزرگواران در راستای بهبود وضعیت اخلاقی و ترمیم نارسایی‌های روحی و رفتاری است.

از جمله ویژگی‌های بارز و نمایان اهل بیت وحی (علیهم‌السلام) قناعت آن بزرگواران به دارایی اندک خود است. با یک بررسی اجمالی در کلام سیره‌ی قرآنی معصومین برگ‌های

در سیره قرآنی معصومان (علیهم‌السلام) نمونه‌های بسیاری از ملکه زهد و قناعت پیشگی وجود دارد که آنها در عین کار و تلاش اقتصادی زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشتند البته زهد آنها و ساده زیستی و مدیریت مصرف به معنای فقر آنها نبود کما اینکه کار و تلاش و تجارت اقتصادی آنها برای ثروت اندوزی و انباشت سرمایه و اسراف و تجمل و تفاخر نبود. هدفمندی معصومین (علیهم‌السلام) از کار و تلاش و فعالیت اقتصادی و کسب درآمد و مدیریت مصرف و قناعت پیشگی ایجاد توانمندی و فرصت برای کمک به فقرا و محرومان، قرض داران و ورشکستگان و تقویت فرهنگی دینی جامعه و مبارزه با انحراف و فساد و زمینه‌سازی برای ازدواج و مسکن جوانان و اطعام گرسنگان و سامان‌دهی زندگی آبرومندان بوده و آنچه ذکر شده تنها بخشی از اهداف قرآنی معصومین (علیهم‌السلام) در مدیریت مصرف و قناعت پیشگی بوده است. آنچه در این مقاله با رویکرد الگو دهی پیگیری شده

ز زمین از این فضائل سترگ اخلاقی به دست می‌آید که نوشتار حاضر تلاش کرده نگاهی کوتاه و گذرا به آن داشته باشد.

■ ملکه زهد:

(زهد) و (زهاده) در لغت به معنی عدم رغبت و ترک است^۱. در کتاب و سنت نسبت به زهد و بی‌اعتنائی به دنیا ترغیب شده و از دنیا و مظاهر زود گذر آن نکوهش به عمل آمده، و پیشوایان مذهبی ما روشی زاهدانه در زندگی داشته‌اند. مطلبی که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد این است که بدانیم آیا حقیقت زهد، همان رهبانیت و ترک دنیا است که در میان مسیحیان و بودائی‌ان و برخی از ملل دیگر وجود داشته و یا چیز دیگر است؟ و در هر صورت، فلسفه زهد اسلامی چیست؟ به طور قطع، زهد اسلامی به معنی ترک دنیا و رهبانیت نیست، از منظر منطق اسلام، همه مظاهر زندگی از مال و وزن و لباس و غذا و ریاست و غیره ابزار تکامل و پیشرفت آدمی هستند. در صورتی که به طور متعادل مورد بهره‌برداری قرار بگیرند، نه تنها دنیای مردم آباد خواهد شد بلکه از باب الدنیا مزرعه الاخره آخرشان نیز آباد خواهد گردید و ابترقیما آتاک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا به وسیله آنچه که خدا به تو داده سرای آخرت جوی و نصیبت را از زندگی این جهان فراموش نکن^۲.

اصولا از نظر اسلام، هر چه که در جهان وجود دارد خوب است و خداوند هیچ چیز بد نیافریده است. علی‌هذا نه دنیا و مظاهر آن بد است و نه علاقه به آنها که به طور میل طبیعی در آدمی قرار داده شده است.

روی همین جهات است که می‌بینیم، قرآن مجید از رهبانیت نکوهش می‌کند و آن را از بدعت‌های راهبان مسیحی می‌داند که روی پندار غلط، (وجود بدی در آفرینش و تضاد میان

دنیا و آخرت) آن را در آئین حضرت مسیح (علیه السلام) پدید آورده‌اند^۳ و پیامبر بزرگوار اسلام نیز آن را صریحاً نادرست اعلام می‌فرماید^۴.

واژه (زهد)، در لغت عبارت از: ترک چیزی و دوری کردن از آن است. گفته می‌شود: (زهد یزهد) یا (یزهد یزهد فی الشیء) یا (عن الشیء) یعنی: دوری‌گزید از چیزی و آن را ترک کرد. زهد در اصطلاح عبارت از آن است که انسان ملکه دوری از دنیا و عدم وابستگی قلبی به آن به دست آورد و به اندازه ضرورت جسم از آن بهره‌بردارد.

امام امیر المومنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: الزهد بین کلمتین من القرآن^۵ قال سبحانه:

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم^۶

تمام زهد در بین دو کلمه (جمله) از قرآن می‌باشد، خدای سبحان می‌فرماید: (تا شما بر آنچه از دستتان می‌روید دلتنگ نشوید و بر آنچه به شما می‌رسد، دلشاد نشوید)

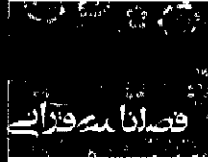
بنابراین روایت دلنشین، هر کسی که بر امور از دست رفته حسرت نخورد و به آنچه دریافت می‌کند خوشنود نگردد، مقام زهد را با دو پایه آن به دست آورده است.

آن حضرت در سخن دیگری فرمود:

الزهد فی الدنیا قصر الامل و شکر کل نعمته، و الورع عن کل ما حرم الله عزوجل

زهد در دنیا عبارت است از: کوتاه بودن آرزو و سپاسگزاری بر هر نعمت و پرهیزکاری از تمام آنچه خداوند عزوجل حرام کرده است.^۷

حضرت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: إزهد فی الدنیا یحبک الله و ازهد فیما فی یدی الناس یحبک الناس در دنیا زهد پیشه کن تا خدا تو



بِالْكَفَافِ ،

وَإِكْتَسَى

بِالْعِفَافِ . وَإِذَا

أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا

جَبَّ إِلَيْهِ الْمَالُ ،

وَبَسَطَ لَهُ

الْأَمْوَالَ ، وَالْهَمَّهُ

دُنْيَاهُ ، وَوَكَّلَهُ إِلَى هَوَاهُ ، فَرَكِبَ

الْعِنَادَ ، وَبَسَطَ الْفَسَادَ ، وَظَلَمَ الْعِبَادَ

امام صادق (علیه السلام): هرگاه خداوند متعال بنده ای را دوست بدارد، طاعت خود را به او الهام فرماید، قناعت را پیشه او کند، در دین فقیه و آگاهش گرداند، جانش را با یقین نیرو بخشد، پس به کفاف زندگیش، بسنده کند و جامه عفت بیوشد. و هرگاه خداوند بنده ای را دشمن دارد، مال را محبوب او گرداند، آرزوهایش را دراز کند، دنیا را به دلش اندازد، او را به خواهشهای نفسش وا گذارد، پس او بر مرکب ستیز بنشیند و بساط فساد را بگسترده و بر بندگان ستم کند.

■ ۴- قناعت موجب آسایش است :

الإمام الصادق (عليه السلام): (حُرِّمَ

الْحَرِيصُ حَصْلَتَيْنِ وَلِزِمَتَهُ

حَصْلَتَانِ: حُرْمُ الْقَنَاعَةِ فَاقْتَنَدَ الرَّاحَةَ ،

وَحُرْمُ الرِّضَا فَاقْتَنَدَ الْيَقِينَ)

امام صادق علیه السلام: آزمند از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو خصلت همراه او شده اند: از قناعت محروم است و در نتیجه آسایش را از دست داده است، از رضایت محروم است و در نتیجه یقین را از کف داده است.

■ ۵- قناعت موجب آسانی مرگ و راحتی

حساب می گردد :

رسول الله صلى الله عليه وآله : (اَقْتَعْ

بِمَا أَوْتِيَتْهُ يَخَفْ عَلَيْكَ الْحِسَابُ)

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به آنچه به تو داده شده است قناعت کن، تا کار حسابرسی بر تو آسان گردد.

قال رسول الله (ص): لأبى ذر: (اقلل

من الشهوات يقلل عليك الفقر و اقلل

من الذنوب يخفف عليك الحساب و

اقتع بما أوتيت به يسهل عليك الموت

را دوست بدارد، و نسبت به آنچه که در دست مردم است زهد پیشه کن تا مردم تو را دوست بدارند^۸ و در حدیث دیگری می فرمایند: (اوحى الله تبارك و تعالى الى الدنيا: أخدمى من خدمنى و أعبى من خدمك) خداوند به دنیا وحی نموده که: بر هر کس که مرا خدمت کند، خدمت کن و زندگی هر کس که تو را خدمت کند، تیره و تار ساز^۹.

■ فرهنگ قناعت :

■ ۱- قناعت موجب برکت زندگی است :

رسول الله صلى الله عليه وآله: القنَاعَةُ بَرَكَهٌ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله): قناعت، برکت است. نکته جالب در روایت این که حضرت فرموده اند: قناعت، برکت است؛ و نفرموده اند که از موجبات و اسباب برکت در مال قناعت است. این عینیت بخشی و این همانی در روایت دلالت بر آن دارد که برکت چیزی جز قناعت نیست و همه قناعت برکت است. چنان در روایات مشابه چنین است، مانند روایت حضرت که فرمود: (إنى عدل لا أشهد إلا على عدل)^{۱۰}

■ ۲- قناعت درد و رنج را زندگی را دفع

می کند:

الامام على عليه السلام: (جمال المال جامع علوم

العیش قنَاعُه)

امام علی علیه السلام: زیبایی زندگی، قناعت است.

أقا جمال خوانساری روایت را چنین معنا

کرده اند: «زیبایی زندگانی قناعت است، یعنی

این که با قناعت باشد تا این که تعب و زحمتی

در آن نباشد»^{۱۱}.

■ ۳- شخص قانع محبوب خداوند است :

الامام الصادق عليه السلام:

(إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا أَلْهَمَهُ

الطَّاعَةَ، وَالزُّمَةَ الْقَنَاعَةَ، وَفَقَّهَهُ فِي

الدِّينِ ، وَقَوَّاهُ بِالْيَقِينِ ، فَاسْتَقْتَفَى

و قدّم مالك امامك يسرك اللّٰحق
به و انظر العمل الذي تحب ان
ياتيك بعد الموت و انت عليه فاعمله
و لا تتشاغل عما فرض عليك بما
ضمن لك واسع مسكنك الذي لا
زوال له في منزل الانتقال عنه.)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جناب
ابوذر فرمود: ای ابا ذر شهوات نفسانی خود
را کم کن تا فقر و احتیاج تو کم شود و گناه
مکن یا اینکه اقلاً کم گناه کن تا حساب تو
در قیامت کم و سبک باشد. و قناعت کن
به همانی که از طرف خدا به تو رسیده است
تا مردن برای تو سهل و آسان گردد و مال
خود را جلوتر از خودت به آخرت بفرست تا
چون آنجا رفتی و رود و پیوستت به آن مال
خوشحالت کند و نظر کن آن عملی که آن
را دوست داری که بعد از مردن با تو باشد و
تو بر آن وارد شوی پس آن را عمل کن. و
طلب رزقی که خدا برای تو ضامن شده تو
را باز ندارد از عمل و عبادتی که خدا بر تو
واجب فرموده. و آن مسکن و منزلی که
دائمی می خواهی در آن باشی توسعه بده
در همین منزلی که از او کوچ خواهی کرد و
انتقال پیدا می کنی ^{۱۵}

علي عليه السلام: (إذا
أراد الله بعبد خيراً ألهمه
القناعة، وأصلح له زوجته). ^{۱۶}

امام علی علیه السلام: وقتی خداوند خوبی
بنده ای را بخواهد به او قناعت عطا کند،
و همسرش را شایسته گرداند.

مرحوم آقا جمال چنین ترجمه نموده اند: (اذا
اراد الله بعبد خيراً ألهمه القناعة و اصلح له زوجته
)؛ هرگاه اراده کند خدا بنده خیری را در دل او
می اندازد قناعت را و بصلاح می آورد از برای او
جفت او را. ^{۱۷}

الإمام الصادق عليه السلام: (إن
صاحب الدين فكر فعلته
السكينة، واستكان قنواضع، وقنع
فاستغنى ورضى بما أعطى، وانفرد
فكفى الإخوان، ورفض الشهوات
فصار جراً، وخلق الدنيا فتحامى
الشربور، واطرح الحسد فظهرت
المحبة، ولم يخف الناس فلم

يخفهم، ولم يُدنب إليهم فسلم منهم
، وسخت نفسه عن كل شيء ففاز
واستكمل الفضل وأبصر العافية
فأمن الندامة.)

امام صادق علیه السلام: آدم دیندار
می اندیشد، و در نتیجه، آرامش او را فرا
می گیرد و خود را کوچک و خوار می شمارد
پس به فروتنی می گراید، قناعت می ورزد
و به سبب آن [از مردم] بی نیاز می شود و به
آنچه او را داده شده خشنود است، گوشه
تنهایی بر می گزیند و از دوستان بی نیاز
می گردد، قید شهوات و خواهشهای نفس را
می زند و بدین سان آزاد می شود، دنیا را
کنار می گذارد و در نتیجه خود را از بدیها
و گزندهای آن حفظ می کند، حسادت را به
دور می افکند پس دوستی و محبت آشکار
می شود، مردم را نمی ترساند از این رو از
آنان هم نمی ترسند، به آنان تعدی
نمی کند، بنا بر این از گزند ایشان در امان
است، به هیچ چیز دل نمی بندد و در نتیجه
به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد
، عافیت را به دیده بصیرت می بیند و از این
رو، کارش به پشیمانی نمی کشد ^{۱۸}

الإمام علي عليه السلام:
(ثلاث هن كمال الدين:
الإخلاص، والتقنع، واليقين.)

امام علی علیه السلام: سه چیز کمال دین
است: اخلاص، یقین و قناعت پیشگی ^{۱۹}

مرحوم آقا جمال فرمودند: سه صفت اند
که آنها تمامی دین اند، اخلاص، و یقین، و
خرسندی. مراد به «اخلاص» خالص گردانیدن
اعمال است از برای رضای حق تعالی و آمیخته
نساختن آن به غرضی دیگر که منافی آن باشد،
و مراد به «یقین» اینست که دین خود را از
روی دلیل و برهان دانسته باشد و از روی تقلید
و نحو آن نباشد، و ممکن است که مراد یقین
ب لطف و فضل حق تعالی باشد، و به این که او
ضامن روزی بندگان شده و مانند آنها از اموری
که اعتقاد به آنها در اصل دین ضرور نباشد و
باعث کمال دین گردد، و مراد به «خرسندی»
راضی و خشنود بودن به تقدیرات حق تعالی و
نصیب و قسمت خود است از آنها. ^{۲۰}

حقیقی زندگی است؟
 آیا او مجاز است تمام
 وقت خود حتی اوقات
 عبادت، امور فردی ،
 سرکشی به خانواده و
 همه را صرف و کوشش

برای رسیدن به نیازهای کاذب زندگی کند؛ یا
 اینکه با اندکی قناعت می‌تواند زندگی با آرامش
 بیشتری داشته باشد. نوشته‌اند در روزی گرم
 که آفتاب به گرمی می‌تابید «ابونیزر» مشغول
 بیل زدن زمین مزرعه بود. از دور مولای خود
 امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که به طرف او
 می‌آید. بیلش را در زمین فرو کرد و به استقبال
 امام شتافت. امام رو به او کرد و فرمود: آیا
 طعامی برای خوردن داری؟

ابو نیزر مقداری از کدوهایی را که
 محصول همان مزرعه بود را در روغن سرخ
 کرده و مقداری از آن نیز در ته ظرف باقی
 مانده بود اما شرم داشت که بگوید این غذا
 هست. عرض کرد: چیزی هست اما شایستگی
 پذیرایی از شما را ندارد که بیاورم. مولا فرمود:
 هر چه هست بیاور، ابونیزر با شرمندگی غذای
 نیم خورده خود را پیش روی امام گذاشت امام
 برخاست و کنار نهر آب رفت و دست‌های خود
 را شست و مشغول خوردن غذا شد اندکی از آن
 خورد سپس دوباره سر جوی آب رفت و چربی
 دست‌های خود را با آب و گل شست و آمد کنار
 ابونیزر نشست. سپس با دست به شکم خود
 اشاره کرد و فرمود: شکمی که با این غذای
 اندک پر می‌شود و قانع است، هرگز شایسته
 نیست صاحب خود را به‌خاطر قانع نبودن به
 غذاهای ساده وارد آتش دوزخ کند. سپس امام
 بیل را برداشت و فرمود: می‌خواهد در ازای
 غذایی که ابو نیزر به او داده است مقداری
 در مزرعه او کار کند. ۲۳ این داستان کوتاه به
 خوبی اثبات کننده این مدعاست که بسیاری از
 نیازهای غیرواقعی قابلیت فانی کردن آدمی در

الامام علی علیه السلام: (سَعَادَةُ
 الْمَرْءِ الْقَنَاعَةُ وَالرِّضَا)

امام علی علیه السلام: خوشبختی انسان،
 در قناعت و خشنودی است

مرحوم آقا جمال فرموده است: نیکبختی
 مرد قناعت و رضاست یعنی رضا و خشنودی
 بنصیب و بهره خود از دنیا. ۲۱

رسولُ الله صلی الله علیه وآله
 (الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي، وَالطَّرِيقَةُ
 أَفْعَالِي، وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي، وَالْمَعْرِفَةُ
 رَأْسُ مَالِي، وَالْعَقْلُ أَصْلُ دِينِي،
 وَالْحُبُّ أَسَاسِي، وَالشُّوْقُ
 مَرْكَبِي، وَالْحَوَافِ رَفِيقِي، وَالْعَلْمُ
 سَلَاخِي، وَالْحَطْمُ صَاخَبِي،
 وَالتَّوَكُّلُ زَادِي (ردائی)، وَالْقَنَاعَةُ
 كَنْزِي، وَالصَّدَقُ مَنْزَلِي، وَالْيَقِينُ
 مَأْوَايَ، وَالْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَحِرُ عَلِي
 سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله: شریعت،
 گفتارهای من است، و طریقت، کردارهای
 من، و حقیقت احوال من، و معرفت، سرمایه
 من، و خرد ریشه دینم، و محبت بنیادم،
 و شوق مرکبم، و خوف همسفرم، و دانش
 سلاحم، و بردباری یارم، و توکل ره توشه ام
 (ردایم)، و قناعت اندوخته ام، و صدق منزلم،
 و یقین مأوایم، و فقر و نیاز [به خدا] افتخارم
 که با آن پر دیگر پیامبران و رسولان
 می‌بالم.

■ هدف از کار و تلاش:

افراد در زندگانی روزمره تلاش اقتصادی
 زیادی از خود نشان می‌دهند و از لحظه‌ای که
 از خانه خارج شده وارد گردونه کار و تلاش
 می‌شوند، تکاپوی فراوانی برای اداره زندگی خود
 می‌نمایند اما بخشی از این فعالیت‌ها برخاسته
 از نیازهای غیر واقعی و کاذبی است که ناشی
 از حس زیاده‌خواهی و طمع آدمی است. شاید
 لحظه‌ای تفکر در گرماگرم کار و تلاش روزانه
 این فرصت را به آدمی بدهد که بیندیشد آیا
 به راستی این همه تلاش برای امرار معاش
 است و در راستای از بین بردن نیازهای

زندگی دنیا را ندارد.

■ خوشبختی در قناعت است :

بازگشت و ظرف شیر و گوسفند را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این رفتار چوپان خوشش آمد و دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا به او بسندگی و قناعت ارزانی دار»

یکی از اصحاب جلو آمد و پرسید: «ای رسول خدا! شما در مورد آن شتربانی که از دادن شیر به ما دریغ ورزید دعایی فرمودید که همه ما دوست داریم آن دعا را در مورد ما نیز بکنید و از خدا خواستید که پروردگار مال و فرزندانش را بیشتر کند ولی در مورد این چوپان که هم شیر به ما داد و هم گوسفندی برای شما هدیه فرستاد دعایی می‌کنید که حتی ما نیز آن را ناخوش می‌داریم. شما فرمودید: خدایا به او بسندگی و قناعت بده، دلیل آن چیست؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: بدانید اگر انسان مال کمی داشته باشد ولی بدان قانع باشد بهتر است از این که مال زیادی داشته باشد و آن مال سبب غفلت او گردد. سپس دست به دعا برداشت و فرمود: بار خدایا! به محمد (صلی الله علیه و آله) و دودمان او بسندگی در زندگی عنایت بفرما.^{۲۴}

■ قناعت فرصت دهی برای خدمت :

همواره زندگی کم مؤونه، مجال را بر انجام بسیاری از خیرات باز می‌کند. مسافری که راه دوری در پیش ندارد و سفرش کوتاه است کار خود را با برداشتن توشه‌ی بیش از حد دشوار نمی‌کند. مسلمانی که دنیا را سرای گذر می‌بیند هرگز به «نقش ایوان» آن نمی‌پردازد. از این رو در زندگانی دنیایی خود اگر بتواند نیازهای ضروری خود را برطرف کند اگر روزی مالی به دست او برسد راحت تر انفاق می‌کند و چون خود زندگی قناعت پیشه ای دارد آسان‌تر از مال خود به دیگران می‌بخشد. از این رو قناعت‌ورزی برکت زیادی دارد؛

بسیاری از انسان‌های امروزی خوشبختی و سعادت را در گرو تمکن مالی و تمتعات دنیایی می‌دانند که البته شمار این دست انسان‌های قرن حاضر در بین مسلمانان و گاه در برخی مسلمانان پایبند به ارزش‌های اسلامی نیز قابل توجه است و می‌پندارند هر چه انسان درآمد بیشتری داشته باشد بهره‌وری بیشتری نیز از دارایی‌های خود دارد اما تاریخ حکایت دیگری دارد؛ گله شترهای مردی عرب، آرام از میان صحرا عبور می‌کرد. گله از جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد به یکی از اصحاب خود و فرمود: نزد ساربان آن گله شتر برو و مقداری شیر از او بگیر. او نزد ساربان آمد و مقداری شیر درخواست کرد. شتربان گفت: شیر این شترها که در پستانشان است صبحانه قبیله و آن چه در ظرف‌ها دارم شام آن‌هاست. او برگشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه شنیده بود بیان داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بر مال و فرزندان او بیفزاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله به راه خود در صحرا ادامه دادند تا به گله ای از گوسفندان رسیدند و خواستند مقداری شیر از او بگیرد. وقتی چوپان از درخواست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلع شد بی درنگ شیر گوسفندان را در ظرفی دوشید و همه آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد. چوپان به اندازه‌های خوشحال شده بود که یکی از گوسفندان خود را نیز به فرستاده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد تا برای ایشان ببرد و غذایی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تهیه نماید. در پایان نیز عذرخواهی کرد که بیش از این گوسفند و شیر چیز دیگری در بساط ندارد تا برای ایشان بفرستد. فرستاده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به‌سوی کاروان خود

کرد و به راهش ادامه داد. جلوی مغازه‌ای ایستاد و داخل رفت و پیراهنی ارزان قیمت به بهای چهار درهمی خریداری کرد و پوشید. وقتی

به‌سوی منزل باز می‌گشت در راه فردی را دید که سرش برهنه است و آفتاب بر آن می‌تابد در گوشه‌ای آن جامه تازه را بیرون آورد و به او داد و دوباره با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بازار بازگشت و جامه‌ای دیگر به چهار درهم خرید و آن را پوشید.

در راه بازگشت دوباره همان کنیز را دیدند که گریه می‌کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او پرسید چرا به خانه‌ات بازنگشتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! مدت زیادی است که به بازار آمده‌ام و دیر کرده‌ام، می‌ترسم به‌خاطر دیر کردنم مرا بزنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیا با هم برویم خانه‌تان را به من نشان بده من میانجی می‌شوم که تو را تنبیه نکنند. هر سه به‌سوی خانه‌ی کنیز حرکت کردند. کوچه‌های مدینه را پشت سر گذاشتند، و کنیز ایستاد و گفت: همین خانه است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در را به صدا درآورد و بلند فرمود: سلام خدا بر شما اهل خانه باد اما جوابی نشنید، بار دوم در زد و به اهل خانه سلام نمود ولی باز هم جوابی نیامد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای بار سوم به اهل خانه سلام کرد. مردی از خانه بیرون آمد و تعظیم نمود و پاسخ داد: سلام و درود خدا بر فرستاده خدا باد! پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود:

چرا اول جواب ندادید! آیا صدای مرا نمی‌شنیدید؟ پاسخ داد: چرا یا رسول الله! صدای شما را می‌شنیدیم و همان ابتدا متوجه شدیم که شما هستید. پیامبر صلی الله علیه و آله با تعجب پرسید: پس چرا همان بار اول پاسخ ندادید؟ مرد

روزی یکی از صحابه نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) که خدمت ایشان نشسته بود نگاهی طولانی به وصله‌های پیراهن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کرد از گوشه‌ی قبای خود یک کیسه کوچک بیرون آورد و گفت: ای رسول خدا! با این دوازده درهم لباسی برای خود بخريد. این لباس دیگر خیلی فرسوده شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود: این دوازده درهم را بگیر و برای من پیراهنی تهیه کن. امیرالمؤمنین (علیه السلام) کیسه را از مرد ستاند و برخاست تا به بازار برود. مدتی بعد با لباسی در دست نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشت و لباس را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان داد. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آن کرد و فرمود: این لباس اندکی گران است برو و ببین اگر فروشنده آن حاضر است آن را پس بگیرد لباسی ارزان‌تر برایم بخر. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مغازه فروشنده بازگشت و فروشنده با کمال میل پذیرفت که لباس را پس بگیرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) پول را پس گرفت و خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و سپس هر دو با هم به بازار رفتند تا لباس ساده‌تر و ارزان‌تری خریداری کنند در بین بازار حرکت می‌کردند که کنیزی را دیدند گوشه‌ای نشسته و گریه می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رفت و به او سلام کرد و پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ کنیز ایستاد و اشک‌هایش را پاک کرد و پاسخ داد: اربابم به من چهار درهم داده تا از بازار چیزی بخرم، اما من سکه‌ها را گم کرده‌ام. اکنون نیز جرأت بازگشت به خانه را ندارم. رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود که چهار درهم از کیسه‌ی دوازده درهمی به او بدهد و به او فرمود: این چهار درهم را بگیر و هرچه قرار است بخری خریداری کن و به خانه‌ات بازگرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خوشحال از اینکه توانسته بود انسانی را شاد کند خدا را شکر

گفت: دوست داشتیم سلام شما را به خود مکرر بشنویم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: این کنیز شما مدت زیادی است به بازار آمده و دیر کرده است من اینجا آمده‌ام تا از شما درخواست کنم او را به‌خاطر دیرکردنش مورد مؤاخذه قرار ندهید. مرد که علاقه‌ی بسیاری به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) داشت دست بر سینه نهاد و عرض کرد ای رسول خدا! به میمنت قدوم شما به درب منزل ما این کنیز از همین لحظه در راه خدا آزاد است. پیامبر صلی الله علیه و آله تسمی فرمود و از اینکه قناعت او در پوشیدن یک لباس سبب آزادی یک کنیز و پوشاندن یک برهنه شده بود احساس خرسندی کرد و دست به آسمان بلند کرد و فرمود: خدا را شکر! چه دوازده درهم با برکتی بود. دو برهنه را پوشانید و یک کنیز را در راه خدا آزاد کرد.^{۲۵}

■ قناعت موجب بی‌نیازی انسان:

از جمله کارکردهای مثبت قناعت این است که انسان کمتر محتاج دیگران می‌شود و در نتیجه عزت نفس او بیشتر حفظ شده و کمتر در خطر آسیب قرار می‌گیرد. چه بسا انسان در مشکلات دنیایی خود را ناتوان از رفع آن می‌بیند و با اندک مشکلی به دیگران روی می‌آورد و به آنچه داشته قانع نبود و امکانات موجود خود را برای ادامه زندگی و یا رفع مشکل خود کافی نمی‌بیند از این رو خود را از خیر و فضل بزرگ محروم می‌کند. روزی جمعی از اصحاب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدند و دسته جمعی خدمت پیامبر سلام کردند یکی از آنها به نمایندگی گفت: «ای رسول خدا! ما از شما خواسته‌ای داریم». پیامبر فرمود: «بگویند! حاجتتان چیست؟» گفتند: آخر حاجت ما خیلی بزرگ است، حضرت فرمود: هر قدر هم که بزرگ باشد بگویند بدانم چیست؟ گفتند: شما نزد خداوند ضمانت ما را بکنید که همگی

از اهل بهشت شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را به زیر افکند و اندکی تأمل کرد و در حال تفکر کمی خاک‌های جلوی پایش را پس و پیش نمود و فرمود: من حاضر هستم که بهشت را برای شما ضمانت نمایم اما شرط آن این است که همواره به آنچه دارید قانع باشید و هرگز از کسی چیزی نخواهید. پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله آنقدر رسا و گویا بود که همگان ارزش قناعت را دانستند و بدون آنکه چیزی بگویند شرط پیامبر (صلی الله علیه وآله) را پذیرفتند.^{۲۶}

■ صحابه قناعت پیشه:

مردی از دور رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشغول صحبت با کسی دید و به‌سوی حضرت حرکت کرد تا از ایشان درخواست چیزی بنماید، وقتی نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید دید پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشغول گفتن این جمله با دوست خود است: هر که از ما چیزی بخواهد به او می‌دهیم اما اگر قناعت پیشه خود سازد خدا او را بی‌نیاز خواهد ساخت. مرد با شنیدن این جمله از گفتن خواسته خود صرف نظر کرد و بدون آن که خواسته خود را بیان کند بازگشت.

اندکی دور شد اما روز بعد دوباره نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد ولی باز هم بدون گفتن چیزی بازگشت. روز سوم مشکلات مالی آن قدر به او فشار آورد که او را وادار نمود خواسته خود را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بگوید ولی در میان راه به ذهنش خطور کرد که برود و تیشه‌ای به امانت بگیرد و هیزم بیابان را جمع کند و بفروشد. تیشه‌ای به امانت گرفت و به صحرا رفت و مقداری هیزم جمع نمود و آن را به بازار برده و در مقابل نیم صاع جو آن را فروخت. به خانه بازگشت و آن را به همسرش داد تا با آن نانی درست کند. او این کار را چند روزی ادامه داد و توانست با فروش هیزم‌ها یک

و هر جا بروم دنبال من می آیند ولی همان طوری که می بینی به آنچه دارم راضی و قانع هستم. ثعلبه سکوت کرد و چیزی نگفت پس از اندکی از

جایش برخاست و خدا حافظی کرد و رفت. مدتی بعد برای بار سوم با همان قیافه نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر دعا کنید که خدا ثروتی به من بدهد من حتما در راه خدا اتفاق می کنم و به فقیران و مستمندان می دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله که دید ثعلبه دست بردار نیست و از خواسته خود نمی گذرد با بی میلی به او نگریست و دست به دعا برداشت و عرض کرد: بار پروردگارا! به ثعلبه ثروتی مرحمت فرما! برق شادی در چشم ثعلبه درخشید و سپاسگزاری کرد و از پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت. به زودی گوسفندی خرید و خدا به آن برکت و فزونی زیادی داد. تعداد گوسفندان او در مدت کوتاهی زیاد شد و تا آنجا پیش رفت که خانه او گنجایش آن همه گوسفند را نداشت. از این رو مجبور شد مدینه را ترک گوید و به اطراف شهر برود. پیشتر او اهل نماز جماعت بود و تمام نمازهایش را در مسجد پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جامی آورد اما زیادی گوسفندان و زحمت نگهداری و چرای آنها به گونه ای وقت و توان او را می گرفت که دیگر نمی توانست از بیرون شهر خود را به نماز جماعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدار کند و فقط به خواندن نماز جمعه اکتفا کند.

اما وضع دگرگون شد و گوسفندان او همین طور رو به افزایش گذاشته بودند. گله ای او به قدری بزرگ شد که ثعلبه حتی در کنار مدینه هم امکان ماندن نداشت و به بیابان های دور دست کوچ کرد و این گونه شد که ثعلبه فرصت نماز جمعه را هم از دست داد و ارتباط

تبر بخرد. پس از آن به شکستن هیزم های بزرگ مشغول شد و توانست برای حمل آن دو شتر جوان و یک برده نیز بخرد. رفته رفته به کار خود تداوم بخشید تا آنجا که دیگر نیازی به کسی نداشت.

روزی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و این ماجرا را از ابتدا برای او تعریف نمود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: به تو نگفتم هر که از ما چیزی بخواهد به او می دهیم ولی اگر قناعت پیشه خود سازد خدا او را بی نیاز خواهد گردانید.^{۲۷}

■ قناعت مقابل زیاده خواهی :

زیاده خواهی و افزون طلبی و در یک کلام دوری از قناعت به آنچه در دست انسان است پیامدهای منفی و گاه جبران ناپذیری را به دنبال دارد زیرا انسان هرگز از فردای خود مطلع نیست و باید از زیاده خواهی نفس به خدای خود پناه برد. روزی «ثعلبه» نزد پیامبر آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و مقابل ایشان نشست. گفت: ای رسول خدا! از پروردگار بخواه که به من ثروتی عنایت کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صورت او نگریست و فرمود: ای ثعلبه! قناعت پیشه ای خود کن اگر مال کمی داشته باشی و شکر آن را به جای آوری و به همان قانع باشی بهتر است از ثروت زیادی که نتوانی از عهده ای شکرش به در آیی. ثعلبه سری تکان داد و اجازه خواست مرخص شود. از پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و برخاست و آرام راه منزل خود را در پیش گرفتن. چند روزی گذشت و دوباره نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و همان خواسته را تکرار کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از پرسش دوباره ای او تعجب کرده بود به او فرمود: ای ثعلبه! مگر من الگو و سرمشق تو نیستم؟ آیا دوست نداری مانند پیامبر خدا باشی؟ به خدا سوگند اگر بخواهم کوه های زمین برای من تبدیل به طلا و نقره می شود

او با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به طور کلی قطع گردید. پیامبر که احوال او را پیوسته از دور و نزدیک زیر نظر داشت کسی را فرستاد تا همان گونه که ثعلبه به هنگام بیان درخواست خود شرط گذاشته حق محرومان را بپردازد، زکات ثعلبه را گرفته و نزد پیامبر آورد

وقتی قاصد پیامبر نزد ثعلبه رفت و پیام رسول خدا را به او ابلاغ کرد ثعلبه جمله زشتی گفت و آن را انکار کرد. جمله‌ای شبیه این که مگر ما کافریم که بایستی از مال مان جزیه به دیگران بدهیم، او از پرداختن حق محرومین شانه خالی کرد و زکاتش را نپرداخت.

بیک پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد ایشان آمد و آنچه شنیده بود خدمت پیامبر عرض کرد. رسول خدا چهره درهم کشید و از این رفتار ثعلبه ناراحت شد و زیر لب گفت: وای بر ثعلبه وای بر ثعلبه! در همین هنگام آیه‌ای بر پیامبر نازل شد: بعضی از آنان با خدا پیمان بستند که اگر خدا به آنها ثروتی از کرم خود عنایت نماید حتما صدقه و زکات داده و هر آینه از نیکوکاران خواهیم شد ولی همین که لطف او شامل حالشان گردید بخل ورزیدند و از دین خدا روی برتافتند به خاطر این پیمان شکنی دروغ گویی، نفاق در قلب آنان تا روز قیامت جایگزین گردید.^{۲۸}

ثعلبه به مال اندک خود قناعت نورزید و بیشتر خواست اما این زیاده خواهی او را نابود کرد. ورق از زندگی ثعلبه برگشت و زندگی او دگرگون شد گوسفندانش از بین رفتند و او در فقر و بدبختی با دنیا بدرود گفت.^{۲۹}

- ۱- المنجد ذیل این کلمه می نویسد: ((زهد و زهاده فی الشیء و عنہ))
 ۲- قصص، به ۷۷
 ۳- ورهانیبه ابتدعوها ماکتبناها (حدید آیه ۲۷)
 ۴- لارهانیه فی الاسلام
 ۵- نهج البلاغه ج ۶ حکمت ۳۳۹
 ۶- سوره حدید، آیه ۲۳
 ۷- کافی، ج ۵، ص ۷۱
 ۸- محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۶۵
 ۹- بحار الانوار، ج ۷، ص ۵۴
 ۱۰- کنز العمال: ۱۷۷۳۵ الجعفریات: ص (۱۶۰)
 ۱۱- (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۶۳)
 ۱۲- (اعلام الدین: ۲۷۸)
 ۱۳- (التخصال: ج ۱، ص ۶۹، ج ۱۰۴)
 ۱۴- (التخصال: ص ۷۴/۱۱۵)
 ۱۵- (ارشاد القلوب- ترجمه طباطبایی، ص ۲۴۵)
 ۱۶- باب سیزدهم در مبادرت به عمل.
 ۱۷- (بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۴، باب ۷ ما جمع من مفردات کلمات الرسول ص و جوامع کلمه ... ص: ۱۳۹)
 ۱۸- (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۶۷)
 ۱۹- (امالی المفید: ص ۵۲ المجلس السادس)
 ۲۰- (الکافی: ج ۳/۳۳)
 ۲۱- (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۲۵)
 ۲۲- (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۳۰)
 ۲۳- (قی المصیر «اقوالی»، والصحیح ما أئنتناه کما فی عوالی اللالی: ج ۴)
 ۲۴- محدث قمی، میر حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۰
 ۲۵- یعقوب الکلبینی، محمد، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۴۰
 ۲۶- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۴
 ۲۷- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۰۸
 ۲۸- همان، ج ۷۵، ص ۱۰۸
 ۲۹- توبه، ۷۵
 ۳۰- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰